**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه422 – 24/ 12/ 1399 تفصیل بین شک در مقتضی و رافع /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد این بود که آیا استصحاب در موارد شک در مقتضی جریان دارد یا نه.

مرحوم شیخ انصاری تقریبی داشتند که که اساسش با تکیه بر استعمال واژۀ نقض در معنای مجازی بود و در جلسات سابق در مورد آن صحبت کردیم.

## نحوۀ تطور لغات و تأثیر آن در کشف معانی آنها

در اینجا تذکر برخی نکات مفید به نظر می رسد.

بسیاری از واژها در آغاز در یک معانی محسوس بکار می روند و مورد استعمالشان محسوسات است ولی در ادامه به تناسباتی و به ملاحظاتی در معنای عام تری مانند معقولات از باب تشبیه معقول به محسوس بکار می روند؛ این استعمالات ثانویه گرچه در بدو امر مجازی بوده و نیاز به علائق حقیقت و مجاز و تناسبات خاص دارند ولی احیاناً به تدریج معنای مجازی به وضع تعینی به معنای حقیقی تبدیل شده و در بقاء دیگر نیاز به آن تناسبات و ملاحظات اولیه ندارد؛ مثالی که بارها آن را در درس مطرح کردم مثال شیر آب است؛ در جایی خواندم که وجه نامگذاری شیر آب، شباهت شیرهای آب اولیه به سر شیر بوده است لذا در کشور فرانسه به علت شباهتش به خروس آن را خروس می نامیدند؛ نکته ای که در صدد بیان آن هستیم این است که تناسب اولیۀ این الفاظ ولو در ابتدا منشأ استعمال این الفاظ شده ولی در ادامه دیگر این تناسب فراموش شده و کسی با شنیدن لفظ شیر آب، مناسبت اولیۀ آن و شباهتش به سر شیر به ذهنش خطور نمی کند.

در مورد واژه نقض نیز ممکن است گفته شود ولو در بدو امر مربوط به معانی محسوس همچون طناب بوده و استعمالش در نقض عهد و حکم و بیعت که امور معنوی هستند یک استعمال مجازی تلقی می شده ولی رفته رفته این استعمالات به استعمالات حقیقی تبدیل شده و نیازی به رعایت علائق حقیقت و مجاز ندارد؛ بنابراین در این گونه موارد دیگر نباید به دنبال تناسبات استعمال نقض در مورد امور معنوی بوده و بخاطر مضیق بودن آن تناسبات احیاناً معنای خود لفظ را نیز مضیق در نظر گرفت بلکه باید خود واژه را مستقلا بررسی کرد.

در کتب لغت واژۀ نقض را مختلف معنا کرده اند؛ برخی از کتب لغت مانند اساس البلاغه[[1]](#footnote-1) استعمال نقض در مورد بیعت و حکم و امثال آن را مجازی دانستند ولی فکر می کنم در کتاب العین[[2]](#footnote-2) نقض حبل و بنا که از امور محسوس اند را مانند نقض بیعت و حکم دانسته و هر دو را به یک اعتبار به شمار آورده است.

## بررسی مناسبت استعمال نقض در یقین و شک

در جلسات سابق از زمخشری مطلبی نقل کردیم مبنی بر این که در فرهنگ عربی عهد و پیمان و امثال آن به حبل تشبیه شده و استعمال نقض در این موارد نیز به همین مناسبت است.

حال با صرف نظر از این که ممکن است این تصویر حسی خاص منشأ این استعمالات نباشد بلکه نقض به معنای خراب کردن و از خاصیت انداختن یک شیء باشد آیا در مورد یقین هم چنین تشبیهی بکار رفته است و اگر تشبیهی بکار رفته آن تشبیه به طناب و حبل است یا نه؟

در برخی از موارد استعمال نقض و مشتقات آن به نظر می رسد هیچ تشبیهی در کار نیست مثلا واژۀ نقیضین و متناقضین به معنای دو چیزی است که با آمدن هر یک، دیگری از بین رفته و خراب می شود که هیچ گونه تشبیهی به ساختمان یا به طناب و امثال آن به ذهن نمی اید.

به نظر می رسد اگر هم در نقض یقین، تشبیهی در کار باشد تشبیه به حبل و ریسمان نیست بکله تشبیه به بناء و ساختمان است؛ تشبیه روشن تر در مورد عهد و پیمان شاید تشبیه به طناب باشد ولی تشبیه روشن در یقین و شک تشبیه به ساختمان است.

خلاصه این که برای کشف معنا باید از علائم حقیقت و مجاز مانند تبادر و استعمال بلاتعول و ... استفاده کرد و نباید لزوما به دنبال تناسبات وازه ها با معانی اولیه آنها بود.

## مختار در معنای نقض

در نهایت می توان گفت واژۀ نقض متضمن این معناست که منقوض دارای نوعی ابرام و استحکام بوده و این گونه نیست که مجرد از بین رفتن هیأت اتصالیه باشد؛ مثلا آب رودخانه یک هیأت اتصالیه دارد حال اگر کسی این آب را قطع کرد نمی گویند اب رودخانه را نقض کرد لذا این که در کلام مرحوم روحانی تفرقۀ صف را نقض صف تعبیر کرده اند[[3]](#footnote-3) و خواستند بگویند استحکام و ابرام در منقوض معتبر نیست به نظر ناتمام است؛ بله اگر این صف یک هدف واحد را دنبال نموده و همۀ افراد آن پشتیبان یکدیگر بوده و یک صدا هستند، نوعی استحکام و ابرام در آن موجود بوده و می توان نقض صف تعبیر کرد ولی در صفهای عادی این گونه نیست.

مرحوم آقای هاشمی در تقریراتشان از مرحوم صدر نقل می کنند که تقریب مرحوم شیخ انصاری دو مقدمه دارد که مقدمۀ اولش این است که یقین به معنای متیقن است و مقدمۀ دوم این است که اگر یقین به معنای متیقن باشد با توجه به کلمه نقض، اختصاص به موارد احراز متقضی پیدا می کند؛ ایشان به نقل از مرحوم صدر می فرماید که در استعمال نقض ولو یقین به معنای متیقن باشد لازم نیست مقتضی بقای متیقن موجود باشد تا بتوان واژه نقض را استعمال کرد. اقای هاشمی بعد از نقل این مطالب، به مرحوم صدر اشکال می کنند:

و لكن لو فرض ان النقض كان مسندا إلى المتيقن كما إذا قيل لا تنقض المتيقن فلا ينبغي الإشكال في عدم الإطلاق لموارد الشك في أصل استعداد المتيقن للبقاء لأن مفهوم النقض أو الرفع بنفسه يستبطن ثبات المنقوض و المفروغية عنه لو لا النقض و هذا لا يصدق مع محدودية المتيقن في نفسه، فالأولى جعل المقدمة الأولى كافية في إثبات الاختصاص لتمامية الثانية على هذا التقدير، و ما يرى من صدق النقض في قولنا نقضت الشبهة رغم وهنها لا ينافي ما ذكرناه فان النقض هنا انما استعمل باعتبار بقاء الشبهة و ثباتها و استفحالها لو لا النقض.[[4]](#footnote-4)

ما در جلسات سابق گفتیم حتی اگر مراد از یقین، متیقن باشد هم در موارد شک در مقتضی بکار می رود و گفتیم می توان گفت زوجیت موقت را با شک در این که یک ساعته بوده یا دو ساعته نقض نکن. ما گفتیم استعمال نقض در مورد متیقن حقیقی که نمی تواند باشد چون ممکن است متیقن حال به جهت عدم مقتضی یا وجود رافع موجود نباشد پس بود و نبودش به دست ما نیست تا آن را نقض کنیم یا نکنیم؛ نتیجۀ تعذر معنای حقیقی این است که این استعمال همراه با ادعاء و تعول است یعنی شارع مقدس می گوید ادعائا و تعبدا نقض نکن یعنی آن را ثابت فرض کن و با نهی از نقض کردن در واقع می گوئیم آن را ثابت فرض کن و مصحح این ادعا این است که آثار و احکام عملی آن در زمان شک نیز موجود بوده و این مصحح هم در موارد شک در رافع تصویر می شود و هم در موارد شک در مقتضی.

در مورد مطلبی که آقای هاشمی می فرماید لولا النقض متیقن باید ثبات داشته باشد، باید گفت صرف وجود مقتضی ثبات نمی آورد چون اگر مقتضی داشته باشد و ما یقین به رافع داشته باشیم دیگر نقض نکردن مطرح نیست چون دیگر با وجود رافع ثباتی در کار نیست؛ آنچه در اختیار من است ثابت فرض کردن در مقام عمل و ترتیب آثار است و این در موارد شک در مقتضی نیز تصویر می شود.

این که مرحوم شیخ در برخی تعابیر می فرماید[[5]](#footnote-5) نقض به معنای مجازی اش باید به امر مستمر باشد، شبیه همین بیانی است که از مرحوم هاشمی نقل شد و اشکالش این است که مجرد استعداد متیقن برای بقا، آن را باقی نمی کند و اگر بخواهیم مستمر باشد باید هم مقتضی موجود باشد و هم مانع مفقود باشد. لذا وقتی در کلمات فقها و روایات گفته می شود «وضو را با شک نقض نکن» به معنای این نیست که وضو قطعا مستمر است بلکه ممکن است واقعا مستمر نباشد پس برای توضیح معنای لا تنقض باید این گونه گفت که در زمان شک یک موقعی وضو را ثابت فرض می کنم و یک موقعی وضو را ثابت فرض نمی کنم و شارع مقدس می گوید به مجرد عروض شک وضو را از بین رفته در نظر نگیر و این ادعاء را در موارد شک در مقتضی هم می توان لحاظ کرد و نقض نکن یعنی هم مقتضی دارد هم مانع ندارد و همه شرائط وجودش مفروض است پس ان ملاحظه ای که ما می توانیم در موارد شک در رافع و شک در مقتضی بواسطۀ آن میتقن را ثابت فرض کنیم فرض ثبات متیقن است بلحاظ ترتیب آثارش و این نکته در هر دو نوع شک وجود دارد.

مرحوم اقا مرتضی حائری نکته زیبایی را متذکر شدند به این که اگر استمرار عنایی مراد باشد، یعنی به اعتبار وجود مقتضی شیء، آن را مستمر فرض می کنیم، باید گفت ما قرار نیست استمرار عنایی به عنایت وجود مقتضی را نقض کنیم بلکه آنچه قرار است بواسطۀ مکلف نقض شود استمرار عنایی به لحاظ عمل کردن بر طبق متیقن است نه به اعتبار این که چون مقتضی موجود است می خواهم مقتضی اش را از بین ببرم و آن را نقض کنم.[[6]](#footnote-6)

این یک مرحله از بحث که به نظر می سد نیازی نیست که ما مقتضی را احراز کنیم تا بشود واژه نقض را بکار برد حال چه به یقین نسبت داده شود چه به شک نسبت داده شود همانطور که در صحیحه ثالثه[[7]](#footnote-7)، نقض به شک نسبت داده شده است.

پس اگر نقض به متیقن هم نسبت داده شود نیاز نیست که مقتضی بقا را احراز کنیم تا اطلاق واژۀ نقض صحیح باشد بلکه اطلاقش در موارد شک در مقتضی هم صحیح است و این که مرحوم آخوند می فرماید[[8]](#footnote-8) در جایی که انسان قبلا یقین داشته باشد که این شعله روشن بوده ولی بعدا ولو به جهت نداشتن سوخت و مقتضی خاموش شده می گوئیم «انتقض الیقین باشتعال السراج» کلام کاملا درست و متینی است گرچه برخی خواستند صحتش را انکار کنند؛ فرض کنید می گوئیم یقین داشتم به سبب ازدواج موقت، این خانم زن زید است ولی یقین من از بین رفت و به همان ملاحظه ای که در طلاق می گوئیم «انتقض الیقین بالزوجیه الدائمه» به همان ملاحظه در مواردی که به جهت محدودیت مقتضی یقین از بین می رود نیز می توان گفت «انتقض الیقین بالزوجیه الموقته»؛ البته در همه این مثالها باید از زمان غمض عین کرده و حدوث و بقا را منشأ تعدد متیقن و مشکوک ندانیم تا این همانی تصویر شود و بتوان نقض را اطلاق کرد که در این صورت می توان گفت همین زوجیت یک موقعی یقینی بود و الآن دیگر یقینی نیست و این یقین نداشتن می تواند از جهت عروض مانعی مانند طلاق باشد و می تواند از جهت اتمام مدت عقد موقت باشد؛ پس به نظر می رسد فرقی بین این دو نیست و در جایی که انتقاض حقیقی باشد در هر دو به کار می رود و در جایی که ادعایی باشد نیز مانند نهی از نقض در هر دو مورد بکار می رود.

## بررسی مقدمۀ اول استدلال

مرحلۀ بعد بحث از مقدمه اول است؛ مقدمۀ اول این بود که یقین به معنای متیقن است؛ آقای صدر گویا می خواهند بفرمایند اصلا استعمال یقین در میتقن عرفی نیست[[9]](#footnote-9) ولی این مطلب درست نیست؛ استعمال مصدر در اسم مفعول مانند ثقه به معنای موثوق به خیلی شائع است و کاملا متعارف است و هیچ مشکل خاصی در اصل این گونه از استمعال وجود ندارد لذا در صحیحه ثالثه هم مرحوم فیض[[10]](#footnote-10) و مرحوم مجلسی[[11]](#footnote-11) به ذوق عرفی شان یقین را در خیلی از فقرات به معنای متیقن گرفته اند بنابراین بطور کلی به نظر می رسد این استعمال، مشکلی از جهت عرفی بودن ندارد؛ بله در خصوص روایات مربوط به استصحاب \_نه صحیحه ثالثه که نظارتش نسبت به استصحاب هم محل بحث بود\_ خیلی مستبعد است که یقین به معنای متیقن باشد و در کلمات آقایان نیز از جهات مختلفی به این مطلب اشاره شده که برخی بعنوان دلیل و برخی بعنوان مؤید است.

## قرائن عدم ارادۀ متیقن از یقین

با توجه به قرائن ذیل نمی توان یقین را به معنای متیقن دانست:

1. «یقین من طهارتک» که در برخی تعابیر وارد شده نمی تواند متیقن باشد چون اگر یقین به معنای متیقن باشد چگونه می خواهد به طهارت اضافه شود و چون عبارت «لا تنقض الیقین» در همان سیاق بوده و نمی توان معنایش را از «یقین من طهارتک» تفکیک کرد پس مراد از «لا تنقض الیقین» نیز خود یقین است.
2. در «لا تنقض الیقین بالشک» یقین مقابل شک قرار داده شده و در مورد شک دیگر نمی توان گفت مراد مشکوک است لذا یقینی که در مقابل شک است نیز خود یقین است نه متیقن.
3. در ذیل حدیث وارد شده است که باید «بیقین آخر» یقین سابق را نقض کرد و در مورد «یقین آخر» دیگر نمی توان احتمال داد مراد «متیقن آخر» است پس چون یقین ناقض خود یقین است نه متیقن، یقین منقوض نیز خود یقین خواهد بود نه متیقن.

خلاصه این که در خصوص روایات محل بحث در این که یقین به معنای خود یقین است نباید تردید کرد؛ مرحوم شیخ هم دو جور عبارت در کلماتشان دیده می شود برخی از عباراتشان به گونه ای است که بیشتر با ارادۀ متیقن سازگار است ولی برخی دیگر از عباراتشان با این که مراد از یقین خود یقین باشد نیز سازگار است.

ادامه این بحث که یقین را می توان به معنای متیقن گرفت یا نه در آینده دنبال می شود.

1. اساس البلاغه ص651. [↑](#footnote-ref-1)
2. کتاب العین ج5 ض50. [↑](#footnote-ref-2)
3. منتقی الاصول ج6 ص53. [↑](#footnote-ref-3)
4. هامش بحوث فی علم الاصول ج6 ص159. [↑](#footnote-ref-4)
5. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 574 [↑](#footnote-ref-5)
6. مبانى الأحكام في أصول شرائع الإسلام، ج‏3، ص: 64 [↑](#footnote-ref-6)
7. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 352 [↑](#footnote-ref-7)
8. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 390 [↑](#footnote-ref-8)
9. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 235 [↑](#footnote-ref-9)
10. الوافي، ج‏8، ص: 980 [↑](#footnote-ref-10)
11. ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج‏4، ص: 128 [↑](#footnote-ref-11)